

پروفیسور ادوارد برون

— ۲ —

در سال ۱۸۸۲ پروفیسور برون سفری باسلامبول
سفرت پروفیسور رفته بود ، در مراجعت بانگلستان شور و شوق
زیادی برای مشرق زمین بخصوص ایران داشت .
بایران
در سال ۱۸۸۷ عزیمت کرده از راه ارضروم
وارد خاک ایران شد و یک سال در این مملکت بگردش پرداخت . کتاب
«یکسال میان ایرانیان» (۱) یادگار نفیسی از این سیاحت است . تمام
مطالبی را که ما از این مسافرت نقل میکنیم مأخوذ از آن کتاب است .
درمهمانخانه طرابوزن پروفیسور برون بایکنفر مهندس بلژیکی که سالها
در ایران و گویا مستخدم دولت بوده آشنا میشود . بلژیکی مذکور از
ایران و ایرانیان با او بی اندازه بد گوئی می کند . از جمله میگوید :
من در بسیاری از ممالک مسافرت کرده و در هر ملت بعضی صفات
خوب مشاهده کرده ام بغیر از ایرانیان که دارای هیچ خصلت نیکی
نیستند . گفتار آنها شاهد افکار آنهاست . وقتیکه میخواهند از شما اظهار
تشکر نمایند میگویند « لطف شما زیاد » یعنی بیشتر عطا کنید ... موقع
دیگر میگویند « بجان عزیز خودت » یا « بمرک شما » یعنی جان شمارا فدای
خود میکنند ! — حقیقهٔ اسباب ناسف است که بعضی از اروپائیان که در
خدمت ایران هستند و باصطلاح سالها نان و نمک این دولت را میخورند
بی باکانه آنچه بتوانند در حق ملت ایران بد بگویند و بد بکنند مضایقه
ندارند ... اگرچه ما اساساً مخالف این گونه تعارف هستیم ، اما ناچاریم
بگوئیم که « لطف شما زیاد » یا « بجان عزیزت » در موارد تعارف هیچ
بمعنی لغوی خود استعمال نشده بلکه دارای معنی اصطلاحی است . این نوع
اصطلاحات در زبانهای دیگر هم یافت میشود و فقط آن خارجی ممکن است

(۱) Year amongst the Persians.

نکته گیری کند که نسبت بما بدنیت باشد .

خلاصه پرفسور برون از خط تبریز بطهران آمده ، از اینجا باصفهان ، شیراز ، یزد و کرمان رفته و سپس از راه یزد و کاشان و قم بطهران مراجعت کرده ، بمازندران آمده ، از مشهد سر در کنار بحر خزر مملکت ما را وداع گفته و از طریق باد کوبه بارو با بازگشته است .

خوشبختانه بیانات زننده « مسیو » بلژیکی در احساسات آن دوست ابران تأثیری نکرده ، بلکه مشاهدات شخصی او در مملکت ما او را بیش از پیش دوست و حامی ایران ساخته است . کتاب يك سال میان ایرانیان و دیگر کتابها و مقالات او در جرائد انگلیس بر راسی گفتار ما گواه است . ما این قسمت را آخر مقاله جدا گانه خواهیم نگاشت . اینک نظر اجمالی بمسافرت پرفسور در ایران بیفکنیم .

فصل سوم کتاب فوق الذکر که در تحت عنوان « از سرحد ایران

به تبریز » نوشته شده باین دو شعر سعدی و حافظ شروع میشود :

« چه خوش باشد که بعد از انتظاری بامیدی رسد امیدواری ! »

سعدی

« کنج عزت که طلسمات عجایب دارد فتح آن در نظر همت درویشان است .

حافظ

حقیقه پرفسور مملکت ایرانرا اخلاقاً فتح کرده است ، زیرا با وجود دلتنگی که ایرانیان گاه گاه از سیاست انگلیس دارند همیشه شرمنده نیکیهای آن استاد بزرگ نهاد هستند و این حقیقت بارها آشکار شده و در پایان مقال مختصری بدان اشاره خواهد شد .

پرفسور برون در ورود بخاک ایران فرق زیادی بین این مملکت و عثمان یافته است . پس ، راسی آن مملکت چقدر باید خراب باشد که کشور ویرانه ما در نظر او جلوه کرده است ! مینویسد که خانه های دهات ایران معمولاً از مال عثمانی پاکیزه تر است و بهتر ساخته شده .

بهر حال ، بعد از سیاحت تبریز بطهران آمده و پس از چندی

توقف در پایتخت از راه اصفهان بشیراز رفته ، و در بین راه خرابه های « تخت جمشید » را در مرو دشت ، خرابه های بازرگادا و مقبره کورس را در دشت مرغاب تماشا کرده است . در آن خرابه ها که تک تک و گروه گروه مردم از نژادهای گوناگون در ادوار مختلف آمده و هر يك باندازه خود خرابی رسانیده اند پرفسور برون با نظر احترام نگاه کرده است . همانطور که بر کس پوشیده نیست خرابی و تاراج عمده را مقدونیدها در زمان اسکندر کبیر و بعد نازبها در زمان عمر نموده اند . اما پس از آن هم عازین و سیاحان بحجاریهای آن خیلی خرابی رسانیده اسامی خود را با احساسات و تفکرات خود بهلوی خط های میخی قدیم کننده ، حتی بسیاری از سنگهای حجاری شده آنرا اروپائیان بفرنگ برده زینت موزههای خود ساخته اند . در میان اسامی اروپائیان که نام خود را در حجاریهای « تخت جمشید » بطور یادگار کننده اند پرفسور اسم سرجان ملکم معروف که در دربار فتحعلی شاه از طرف دولت انگلیس سفیر بوده تشخیص داده است . پرفسور برون مینویسد : حس "تحسین و ترسی که آن جایگاه در خاطر من برانگیخته چنین بنظر من مجسم ساخت که پیروی کار آنها بمنزله پشت پا زدن بمقدسات است ... بعد از تماشای خرابه ها بشیراز که « مدت هفت سال » آرزوی دیدن آن داشت آمده ، ولی پیش از ورود بشهر « آب رکن آباد » معروف را مشاهده کرده است . آنها که بشیراز رفته و آب رکن آباد را دیده میدانند که چیز تازه ای نیست يك جوی آبی است مانند دیگر جویها ، اما پرفسور برون هم انتظار دیگری نداشته ، چنانکه گوید : کسی حافظ را برای این دوست نمیدارد که تعریف رکن آباد کرده ، بلکه رکن آباد را از آن جهت دوست میدارد که حافظ در وصف آن شعر گفته است .

خلاصه ، بعد از سه هفته توقف در شیراز پرفسور به یزد آمد . در

این موقع شاهزاده عمادالدوله حکومت این شهر داشت . هنگام ورود پرفسور شاهزاده حکمران دستور تیرانداز را که از رؤسای مذهبی زردشتیان بود نزد او فرستاده تا پیرسد از کدام ملت است ، برای چه کار به یزد آمده و رتبه و مقام او چیست ، تا اگر متشخص است نسبت باو احترامات لازم بجای آورده شود .

پرفسور گفته است که انگلیسی است و مقصود دیگری از این مسافرت جز افزودن معلومات خود و تکمیل زبان فارسی و تفرّج ندارد ، بعلاوه دارای مقام رسمی و تشخصی نیز هیچچوجه نمیباشد و ابدا لازم نیست که خود را برای خاطر اوزحمقی اندازند ...

[بقیه مکالمه دستور و پرفسور]

دستور : - بسیار خوب ، چه چیز سبب آمدن شما یزد شده است ؟ اگر منظور شما فقط آموختن فارسی بود شما میتوانستید این کار را در طهران ، اصفهان یا شیراز انجام دهید بدون گذشتن از بیابانها و تحمل رنجها که ناچار در این مسافرت برای شما بوده است .

پرفسور : - صحیح است ، اما من مایل بمانا و آموختن زبان هر دو بودم ، و سفر من کامل نبود اگر شهر کهن دیدنی شما را مشاهده نکرده بودم . خیلی هم مایل بودم که از پیروان زردشت که علی الظاهر شما یکی از بزرگان ایشان هستید چیزی دانسته باشم .

دستور : - مشکل است که شما تمام مشقات مسافرت در بیابانها را برای سببی بهتر از این تحمل نکرده باشید . و باید منظور دیگری داشته باشید و من بی اندازه از شما ممنون خواهم بود اگر آرا بمن بفرمائید
[پرفسور گوید من باو اطمینان دادم که مقصود دیگری از مسافرت به یزد ندارم ولی معینا چون دیدم که باز بدگمان است صاف از او پرسیدم که آیا قول مرا قبول دارد یا نه او هم پوست کنده جواب داد که نه ...]

بقیه دارد